



## انفکاک نبوت از امامت و رابطه آن با سکولاریسم در اندیشه شیخ طوسی

حسن آخوندی<sup>۱</sup>

**چکیده:** در دین اسلام تشکیل حکومت توسط پیامبر و امامان دارای جایگاه ویژه‌ای است. در دوران غیبت امام نیز مهم‌ترین دلیل برای تشکیل حکومت، استمرار حاکمیت دین و انبیای الهی است. در بین اندیشمندان امامیه، شیخ طوسی با ارائه دلایلی، نظریه انفکاک امامت از نبوت را مطرح کرده و حوزه اجرا و حاکمیت را جزو وظایف نبی نمی‌داند. شاید بتوان این دیدگاه شیخ را همان سکولاریسم دانست. این نوشتار به تبیین این مساله پرداخته و با ارائه دلایلی از آثار شیخ، انتساب نظریه سکولاریسم به او رد کرده است. اما در مورد مساله انفکاک امامت از نبوت به نظر می‌رسد که او در مواردی ناخواسته به این نظریه معتقد شده است.

**واژگان کلیدی:** امامت، نبوت، سکولاریسم، حکومت، شیخ طوسی.

\* تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۱۴

\* تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۲

۱. دانش پژوه سطح چهار کلام اسلامی حوزه علمیه قم. [Hasan.akhondi@gmail.com](mailto:Hasan.akhondi@gmail.com)

## مقدمه

باور به امامت اصلی‌ترین وجه تمایز بین شیعه و اهل سنت است و با اینکه بزرگان امامیه از دیرباز به این مهم پرداخته‌اند، ولی هنوز نقاط مبهمی وجود دارد که برخی از این موارد با مبانی کلی امامیه سازگار نیست. باور به انفکاک امامت از نبوت از همین موارد است که از طرف شیخ طوسی متکلم بزرگ شیعی مطرح شده و چنین ادعا شده که این دیدگاه مربوط به اکثر متکلمان امامیه است؛ در حالی که بحث حاکمیت و اجرای قوانین و دستورات الهی از اصلی‌ترین وظایف انبیا در قرآن بوده و جای تعجب دارد که شخصیتی مانند شیخ که خود مفسر قرآن است چگونه به چنین دیدگاهی دست پیدا کرده است. در این نوشتار به صحت این انتساب و چگونگی آن پرداخته خواهد شد.

در ضرورت این تحقیق همین نکته کفایت می‌کند که بحث حکومت دینی و حاکمیت دین در تمام زمانها نقش جدی در ماندگاری دین اسلام داشته و دینی که ادعای اکمال و خاتمیت دارد نمی‌تواند در حوزه اجرا سخنی نداشته باشد. هرچند در زمینه امامت و دایره آن پژوهش‌هایی

صورت گرفته است، اما دیدگاه به صورت خاص دیدگاه شیخ طوسی مور توجه قرار نگرفته و صرفاً در مقاله‌ای از آیت الله جوادی آملی با عنوان «خطوط کلی امامت» به این مسأله اشاره شده است. مقاله دیگری هم با عنوان «حکومت و انواع آن در اندیشه سیاسی شیخ طوسی»<sup>۱</sup> توسط سید رضا موسویان به رشته تحریر در آمده که اصلاً توجهی به این مطلب نداشته و از زاویه دیگری به بحث امامت در نگاه شیخ پرداخته‌اند؛ وجه تمایز این پژوهش بررسی صحت باور به انفکاک امامت از نبوت و نحوه ارتباط آن با سکولاریسم از دیدگاه شیخ طوسی (ره) است.

## ۱. معنای امام و نبی

لازم است در ابتدا به معنای کلمه امام و نبی در آثار شیخ طوسی بپردازیم، زیرا تا نوع نگاه او به مسأله امامت و نبوت روشن نشود نمی‌توان به جدایی هر کدام از دیگری حکم کرد.

در نگاه شیخ طوسی نبی شخصی است که از جانب خداوند بدون واسطه انسان دیگری معارف را به مردم ابلاغ می‌کند (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۱۱). او برای امام دو کاربرد بیان کرده و گاهی امام را به

۱. موسویان، ۱۳۹، ۲۸۹-۳۱۲.

## ۲. انفکاک نبوت از امامت

بعد روشن شدن معنای امامت و نبوت در نگاه شیخ طوسی، این پرسش مطرح است که آیا انفکاک این از هم ممکن است؟ در مورد انفکاک نبوت از امامت که هیچ اختلافی نیست و ائمه بعد از پیامبر (ص) نبی نبوده‌اند؛ اما آیا انبیا قبل از پیامبر اسلام (ع) امام نیز بوده‌اند و تلازمی بین نبوت و امامت برقرار است؟ (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۴، ۲۴۷).

شیخ طوسی در رساله‌ای که در تمایز بین نبی و امام نگاشته، دو دیدگاه در بین امامیه را طرح می‌کند. دیدگاه اول یعنی انفکاک امامت از نبوت را به اکثر علمای امامیه نسبت داده و خود نیز بدان معتقد است؛ دیدگاه دوم که برخی دیگر از متکلمان امامیه به آن معتقدند عدم انفکاک بین امامت و نبوت بوده و هر نبی‌ای را امام می‌دانند (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۱۱). منظور از انفکاک نبوت از امامت این است که نبی از آن حیث که نبی است وظیفه دخالت در حوزه اجرایی ندارد و اساساً پرداختن به تدبیر امور مردم، پیکار با مهاجمان و دفاع از امور دینی از وظایف نبی نیست؛ زیرا هیچ کدام از این امور در فلسفه بعثت او مطرح نبوده بلکه وظیفه نبی بیان اموری است که مردم را در انجام تکالیف عقلیه

معنای مقتدا و پیشوا و گاهی به معنای زمامدار و حاکم به کار برده است (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۱۱). امامت به معنای دوم را در نظر شیخ طوسی اینگونه است:

امام وظیفه تدبیر جامعه، رسیدگی به امور سیاسی، محاکمه جنایتکاران، دفاع از مردم و مقابله با دشمنان، تعیین والی و قضات و اجرای حدود الهی را بر عهده دارد (طوسی، ۱۴۰۶: ۲۹۷؛ همو، ۱۴۱۴: ۱۱۲).

در نگاه او در اینکه امامت به معنای اول با نبوت مشارکت داشته حرفی نیست زیرا هیچ نبی‌ای نیست غیر از اینکه باید از او در قول و فعل اطاعت کرد، در اینصورت او امام بوده چون مقتدی به است (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۱۲).

طبق این تعریف، نگاه به امامت یک نگاه حداقلی بوده و جایگاه امام در حد یک منصب اجرایی تنزل داده شده است و این نوع نگاه به مسأله امامت را می‌توان به خاطر سیطره افکار معتزله بر اندیشه‌های امامیه در آن قرن دانست. امامت در نگاه شیخ و نیز معتزله در حد رئاست عامه است (جاحظ، ۲۰۰۲: ۹۹. عبدالجبار، بی تا: ۲۰، ۲۴) بررسی این نوع نگاه حداقلی به امامت خود مقالی دیگر را می‌طلبد که در این پژوهش نمی‌توان به آن پرداخت.

یاری کرده و لطف برای آنها باشد (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۱۲). شیخ طوسی برای اثبات این ادعا چند دلیل را ذکر می‌کند:

اولین دلیلی که شیخ طوسی برای ادعای خود مطرح می‌کند آیه «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا» (بقره/۲۴۷) است، وی معتقد است که خداوند با بیانی روشن در این آیه انفکاک حوزه نبوت و حاکمیت را تبیین فرموده اند؛ زیرا در این آیه نبی غیر از ملک بوده و اگر حکمرانی برای نبی لازم بود، معنا نداشت که خداوند برای آنها حکمرانی ارسال کند. آیه از زبان نبی بیان شده و این نشان از آن دارد که این قوم نبی الهی دارند و اگر این مقام (ملکاً) از نبوت قبلل انفکاک نیست این سخن بی معنی است که خداوند حاکمی برای آنها ارسال کند. پاسخ قوم هم مؤید این مطلب است زیرا آنها گفتند «قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا» و اگر حاکمیت با نبوت متلازم بود باید می‌گفتند نبی به حکمرانی از طالوت سزاوار است (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۱۲) در ادامه وی به آیه استخلاف هارون از حضرت موسی استشهاد کرده که وقتی حضرت موسی (ع) به میقات رفت هارون را جانشین خود قرار داد، در حالی که اگر حکمرانی از شئون نبوت بود دیگر نیازی به این استخلاف نبود

(طوسی، ۱۴۱۴: ۱۱۳).

دلیل دوم وی کلام سیره نویسان است که معتقدند نبوت در بنی اسرائیل در یک قوم و حکمرانی در قوم دیگر بوده است و نبوت و حکمرانی در برخی از انبیاء مانند حضرت سلیمان و نبی خاتم جمع شده است (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۱۳)

دلیل سوم وی آیه ابتلای حضرت ابراهیم (ع) است که وقتی او ابتلائات گوناگون را پشت سر گذاشت، خداوند فرمود «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره/۱۲۴) و این مقام امامتی که به ایشان عنایت شد جزای آن ابتلائات است؛ در حالیکه اگر امامت و نبوت متلازم نبودند، کلام الهی بی معنی می‌بود (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۱۳)؛ زیرا در این صورت مقام امامت، چیزی غیر از نبوت نبوده و اعطای مجدد آن به حضرت ابراهیم (ع) پاداشی در مقابل آن امتحانهای دشوار نخواهد بود؛ زیرا قبلاً به این مقام منصوب شده بود.

شیخ طوسی تفسیر کلمه «جاعلک» را به معنای ماضی نپذیرفته و معتقد است که معنی ندارد که کلمه «جاعلک» در مقام پاداش دادن به آنچه در گذشته عطا شده اشاره کند و اسم پاداش به آن صحیح نیست. نکته دیگر اینکه اسم فاعل اگر به معنای ماضی باشد عمل نصب را نمی

مهمّ او را کفایت کرده، کمبودهای او را برطرف سازد و بر آنچه او بدان‌ها نیازمند است، چه نیازهای علمی و اعتقادی و چه نیازهای عملی، همه را تأمین نماید (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۳۰). به همین جهت خداوند شخصی را مبعوث می‌کند تا معارف مورد نیاز انسان را به او برساند (کلینی، ۱۴۰۷: ۱، ۱۶۸). بنابراین نیاز انسان به دین ضروری بوده و دین، هرگز از حکومت و سیاست جدا نمی‌باشد؛ زیرا دین، موعظه و نصیحت و تعلیم محض مسائل فردی بدون مسائل اجتماعی و مسائل اخلاقی و اعتقادی بدون سیاسی و نظامی و مانند آن نیست، بلکه احکام اجتماعی و سیاسی نیز دارد. خدای سبحان در یکی از آیات قرآن کریم، هدف ارسال رسولان خود را چنین بیان می‌فرماید: «کان الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وأنزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه» (بقره/۲۱۳) در این آیه، مسأله رفع اختلاف میان مردم، به عنوان هدف بعثت انبیاء مطرح شده است. اگر اختلاف میان انسان‌ها امری طبیعی و قطعی است و اگر رفع اختلاف‌ها، امری ضروری برای ایجاد نظم در جامعه بشری و دوری از هرج و مرج است، موعظه و نصیحت و

تواند بر روی کلمه «اماماً» داشته باشد، پس به معنای ماضی نیست (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۱۳. طبرسی، ۱۳۷۲: ۱، ۳۷۰).

## ۲-۱. نقد و بررسی

تحقیق در مسأله اقتضا دارد که حکم هر يك از دو طرف تلازم، جداگانه طرح شود؛ اما انفکاک نبوت از امامت به این معنا که کسی امام باشد و نبی نباشد، هیچ محذور عقلی ندارد؛ زیرا برهان در مسأله بیش از این اقتضا ندارد که انسان معصومی بر اساس شریعت الهی جامعه بشری را در همه شئون آن اداره نماید؛ چون عنصر صوری نظام جامعه همان قانون الهی است؛ خواه بر همین زمامدار نازل شده باشد، خواه بر شخص دیگر و این زمامدار مفروض، چون معصوم است و به همه آن قوانین عالم و عامل می‌باشد، عنصر فاعلی نظام جامعه خواهد بود و با این تحلیل عقلی، اصل مطلب تام است و شواهد نقلی یاد شده آن را تأیید می‌نماید (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۴، ۲۴۸)؛ اما بحث اصلی انفکاک امامت از نبوت است. اگر در نظام حکیمانه الهی قرار نیست جامعه رها باشد «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» (قیامت، ۳۶) آیا انسان می‌پندارد که ما او را مهمل رها کرده‌ایم؟ پس او رها شده نیست و ربی دارد که اولاً، او را هدایت کند و ثانیاً، امور

مسأله‌گویی صرف نمی‌تواند مشکل اجتماعی را حل کند و لذا هیچ پیامبر صاحب شریعتی نیامده است مگر آنکه علاوه بر تبشیر و انذار، مسأله حاکمیت را نیز مطرح نموده است. خدای سبحان در این آیه نمی‌فرماید پیامبران به وسیله تعلیم یا تبشیر و انذار، اختلاف جامعه را رفع می‌کنند، بلکه می‌فرماید به وسیله «حکم» اختلافات آن را بر می‌دارند؛ زیرا حل اختلاف، بدون حکم و حکومت امکان‌پذیر نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۷۴). بنابراین با وجود چنین برهانی بر مسأله، امکان این وجود ندارد که ما در برخی از زمانها این حاکمیت را تخصیص زده و در مواردی استثنا کنیم.

برخی از اندیشمندان انفکاک حاکمیت از برخی انبیاء را به انفکاک خارجی حمل کرده و معتقدند این انفکاک در حوزه عمل بوده نه در حوزه منصب الهی (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۴، ۲۵۱)، پس می‌توان بین دو دیدگاه جمع کرد. این مقدار شاید کافی به نظر برسد اما لازم است تا ادله آنان مورد بررسی قرار گرفته و نقد شود. در ادامه به نقد اجمالی ادله ایشان خواهیم پرداخت.

دلیل اول ماجرای حکمرانی طالوت بود که خداوند با بیانی روشن جدایی این

دو حوزه را از هم بیان نمود. اما تفسیر ملک در آیه «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا...» (بقره ۲۴۷) در برخی تفاسیر به معنای امیر لشکر آمده است (مجاهد، ۱۴۱۰: ۲۴۱. ثعلبی، ۱۴۲۲: ۲، ۲۱۱. طبرسی، ۱۳۷۲: ۲، ۶۱۲. جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۱، ۶۳۱) و با این احتمال، دیگر جایی برای این استدلال باقی نمی‌ماند که آیه در مقام نصب امام و حاکم برای جامعه است و موضوع بحث امامت و حکومت بوده است، خصوصاً اینکه در ادامه آیه «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (بقره/۲۴۷) اشاره به اشراف بر تاکتیک‌های جنگی و درشت هیكل بودن می‌کند؛ زیرا درشتی جسم خود باعث وحشت در دلها می‌شود (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱، ۲۹۲). اما این سؤال که چرا آن پیامبر، خودش فرماندهی جهاد را بر عهده نگرفت، باید گفت زیرا شرایط زمانی و موقعیت‌های مکانی متفاوت می‌کند: گاهی به اقتضای شرایط، فرمانده لشکر همان فرمانده کل قواست؛ مانند حضرت داود و حضرت سلیمان (علیهما السلام) که هم فرماندهی لشکر را بر عهده داشتند و هم رهبری جامعه و فرماندهی کل قوا را و مانند جنگهایی که حضرت علی (علیه السلام)

در زمان خلافت خود در آنها حضور داشتند؛ و زمانی فرمانده لشکر با فرماندهی کل قوا فرق دارد؛ مانند جنگ مصر که حضرت علی (علیه السلام) مالک اشتر را به عنوان زمامدار و فرمانده لشکر اعزام کردند و خود که فرمانده کل قوا بودند حضور نداشتند (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۱، ۶۳۱).

در مورد خلافت حضرت هارون هم باید گفت که هرچند جناب هارون نبی بود، اما هم عقل و هم نقل حکم می کنند که امام جامعه باید یک نفر باشد و در روایات نیز امام دوم به امام صامت تعبیر شده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۱، ۳۲۱) پس امام نبودن هارون به این جهت بوده که امکان وجود دو امام در یک جامعه وجود ندارد، نه اینکه امامت از نبوت جداست.

در مورد اتفاق سیره نویسان بر جدایی خاندان نبوت و حکومت هم باید این نکته مورد توجه قرار گیرد که منبع این اظهار نظر، وجود برخی روایات آحاد است که در اصول دین خیلی مورد توجه نبوده و دیگر اینکه طبق برهان عقلی می توان این موارد را به انفکاک خارجی تفسیر کرد.

دلیل دیگر آیه ابتلای حضرت ابراهیم (ع) بود که این آیه نیز در اثبات ادعا تام نیست؛ زیرا با فرض اینکه این مقام امامت

که به حضرت داده شده پاداشی بر آن آزمون های سنگین باشد، چه مانعی دارد که امامت و نبوت قبل از ابتلائات در قوم خود بوده باشد و بعد از ابتلائات خداوند به ایشان مقام نبوت و امامت عمومی بر همه مردم را عنایت کرده باشد؟ خصوصاً اینکه آیه مورد اشاره هم به این نکته دلالت دارد که فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» و قید «للناس» نشان از عمومیت این مقام دارد. شاهد دیگر بر این ادعا آیات فراوان است که به تبعیت امت اسلام از ابراهیم (ع) اشاره می کند (نساء/۱۲۵. آل عمران/۹۵. بقره/۱۳۵).

در پایان شیخ طوسی از مطالب خود چنین نتیجه می گیرد که بعد از اثبات انفکاک امامت از نبوت، حدیث پیامبر که در مورد حضرت امیر (ع) فرمود: «تو برای من بمنزله هارون برای موسی هستی الا اینکه بعد از من نبی ای نیست» (کلینی، ۱۴۰۷: ۸، ۱۰۷. مسلم، بی تا، ۲۰، ۳۳۷) لازمه استثناء نبوت استثناء امامت نیست (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۱۴). با این بیان به نظر می رسد که تمام تلاش وی برای اثبات انفکاک امامت از نبوت برای همین مطلب بوده است. ولی نیازی به این همه تلاش نبود، زیرا بحث وصایت و خلافت در همه ادیان الهی مطرح بوده و قوام این وصایت

هم به خلافت از آن نبی است؛ خصوصاً اینکه در امامت کلامی محور اصلی بحث، با اینکه همه بر خاتمیت باور دارند، حول محور خلافت از نبی است.

شیخ طوسی ناخواسته به این امر معتقد شده‌اند که حکومت برای برخی از انبیاء از قضایای اتفاقیه بوده و از ویژگی‌های اصلی آنها نبوده است. بنابراین دیگر سخن از خلافت نبی چگونه مطرح می‌شود و پشتوانه آن چیست؟ زیرا در اینصورت امامت خود یک منصب جداگانه بوده و در علم کلام نباید مسأله خلافت نبی مطرح شود، بلکه باید گفت که نبی خلیفه امام است در اینکه به طور اتفاقی او عهده دار این مقام شده است.

### ۳. رابطه دیدگاه جدایی امامت از نبوت با سکولاریسم

بعد از نقد دیدگاه شیخ طوسی در انفکاک امامت از نبوت باید به لازمه این دیدگاه پرداخت. آیا می‌توان نتیجه گرفت که لازمه این دیدگاه این است که در نگاه وی، حاکمیت از دین جدا بوده و انبیاء نباید در حوزه حکومت دخالت می‌کردند و این مهم به مردم واگذار شده بود. آیا با این کلام به نوعی نظریه سکولاریسم، یعنی گرایشی که طرفدار به حاشیه راندن نقش دین در ساحت‌های مختلف حیات انسانی

مخصوصاً سیاست است، در بین برخی متکلمان امامیه مطرح بوده یا نمی‌توان چنین نتیجه‌ای گرفت؟

از دلایل معتقدان به نظریه سکولاریسم، ناسازگاری دین و حکومت است؛ به این معنا که مقوله دین مربوط به عقاید و امور قلبی مردم است و با روح و قلب انسان‌ها سر و کار دارد و احساسات و عواطف آن‌ها را به حرکت وامی‌دارد؛ اما مقوله حکومت، بی‌آن که هیچ کاری به قلب و روح انسان‌ها داشته باشد، تنها موظف به تأمین نظم و انتظام امور اجتماعی مردم، دارایی آنان و فراهم کردن امنیت جانی و مالی افراد جامعه است (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۷۶).

شیخ طوسی وظیفه نبی را بیان مصالح مردم و وجود او را لطف در حق واجبات عقلیه دانسته است. اگر چنانچه نبی در حوزه اجرای حدود دخالتی نداشته باشد، خللی به نبوت وی وارد نخواهد شد. در نگاه وی استناد اجرای حدود به نبی ادعای بدون دلیل خواهد بود (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۱۲).

به نظر می‌رسد بین سخن شیخ طوسی و نظریه سکولاریسم قرابت بسیاری زیادی وجود دارد. شیخ طوسی برای نبی در حوزه اجرا سهمی قایل نبوده و از آن



مردم می‌دانند (عبدالجبّار، ۱۴۲۲: ۵۱۱).  
تفتازانی، ۱۴۰۷: ۹۶) و در آثار خود به نقد  
دیدگاه امامیه می‌پردازند.

شیخ طوسی اشکال دینی نبودن  
امامت را به این شکل بیان کرده است:

مصلحتی که برای وجود امام بیان شده امری است  
که مربوط به مصالح و منافع دنیایی مکلفین است و  
تأمین چنین نیازی بر خداوند واجب نیست تا خداوند  
امام برای جامعه نصب کند، زیرا آنچه بر خداوند  
واجب است امور مربوط به مصالح دینی است  
(طوسی، ۱۳۸۲: ۷۰).

شیخ طوسی با توجه به اشکال وارد  
شده اینگونه پاسخ می‌دهند:

همانگونه که تأمین مصالح مربوط به امور دنیوی  
برای امام لازم است، مصالح مربوط به امور دینی هم  
لازم خواهد بود، زیرا با وجود او بخش زیادی از  
ناهنجاری‌های بسان ظلم و طغیان و سرکشی در  
جامعه از بین خواهند رفت و این امور از مصالح دینی  
بوده و از نظر دینی تحقق این امور لازم است  
(طوسی، ۱۳۸۲: ۷۰) و اگر اجرای مصالح دنیوی هم  
در امر امامت لازم شمرده شده، به صورت تبعی بوده  
که در سایه آن امور دینی، امور دنیایی هم مورد توجه  
قرار گیرند (طوسی، ۱۴۰۶: ۲۹۸).

پس انتساب عدم دخالت دین در امور  
اجرایی و حاکمیت در اندیشه شیخ طوسی  
دقیق نبوده و استنادی ندارد. بنابراین مسأله  
مربوط به نبوت دخالتی در این انفکاک  
نداشته و یا هم تلازمی ندارند. اساساً  
وجوب نص در تعیین امام خود دلیلی بر

طرف وظیفه امام را هم صرفاً در حد تأمین  
نظم جامعه می‌داند. طبق معنی اصطلاحی  
سکولاریسم نیز حوزه اجرا و حاکمیت از  
حوزه دین جداست. شاید تا بدین جا مسأله  
اهمیت چندانی نداشته باشد و در حد  
نظریه یک اندیشمند شیعی به آن توجه  
کرد، اما اهمیت سخن شیخ طوسی در این  
است که این دیدگاه به اکثر متکلمان امامیه  
نسبت داده می‌شود. آیا واقعا متکلمان هم  
عصر و قبل از شیخ طوسی اینچنین  
دیدگاهی داشته‌اند که شیخ آن را به اکثر  
متکلمان امامیه نسبت می‌دهد؟ یا اینکه  
بعد از دستیابی عالمان دینی به حکومت  
آن‌ها در صدد طرح ریزی مدلی از  
حاکمیت دینی برآمدند؟ بنابراین بین  
اعتقاد شیخ و دیدگاه رایج دیگر متکلمان  
امامیه تعارض وجود دارد.

برای رفع این تعارض باید دید در آثار  
شیخ مطلبی بر نفی آن وجود دارد تا بوسیله  
آن بتوان تعارض را حل کرد؟ در نگاه او و  
سایر متکلمان امامیه، امامت از اصول دین  
به شمار رفته و وجوب امامت، وجوب علی  
الله بوده و نیازمند به نصب الهی است  
(نوبختی، ۱۴۱۳: ۷۷. طوسی، ۱۴۰۶:  
۳۱۳).

در مقابل اهل سنت، امامت را از  
فروع دین و طریق نصب آن را هم به عهده

این است که در نگاه امامیه، امام باید از جانب خداوند منصوب شود (طوسی، ۱۴۰۶: ۳۱۳). دلیل دیگری هم که می‌توان در ردّ این توهم از آن استفاده کرد آیه «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا» (بقره/۲۴۷) است؛ شیخ طوسی این آیه را شاهدهی برای انفکاک نبوت و امامت بیان کرد (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۱۲)؛ در حالیکه در این آیه نصب ملک که وظیفه اجرای مصالح دنیوی را بر عهده دارد، نیز به خداوند واگذار شده است و این دقیقاً نقطه مقابل نظریه سکولاریسم است.

پس آنچه مسلم است این است که شیخ طوسی و سایر متکلمان امامیه به انفکاک حوزه حاکمیت از دین معتقد نبوده و با تمام توان در مقابل این باور ایستاده‌اند. شیخ طوسی ادله‌ای برای وجوب نصب امام توسط خاوند ارائه کرده است که بعد از بررسی دلایل می‌توان به دیدگاه دقیق وی دست یافت.

### ۱-۳. بررسی ادله شیخ بردینی بودن حاکمیت

سابقاً اشاره شد که نگاه شیخ طوسی به مسأله امامت یک نگاه حداقلی بوده و وی در آثار خود در بحث امامت، دلیل عقلی را بر پایه روند عادی و همیشگی بشر در بحث حاکمیت بنا می‌نهند. اصل حاکمیت از ضروریات جامعه بشری است

(طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳، ۱۴۶) و همه انسانها به دنبال حاکمی هستند که در نهایت عدالت با آنها رفتار کند. دلیل شیخ طوسی در مورد ضرورت امامت مبتنی بر این اصل پایه ریزی شده، به این بیان که جریان عادی بشر این‌گونه است که اگر رئیسی عادل داشته باشد، جامعه از امنیت و آرامش برخوردار بوده و رسیدن به صلاح و رستگاری برای آنها دست‌یافتنی خواهد بود (طوسی، ۱۳۸۲: ۱، ۷۰ و ۱۴۰۶: ۲۹۷). اما آیا این بیان می‌تواند اصل حکومت مدّ نظر امامیه در بحث امامت را تأمین کند؟ در ادامه به بررسی این مسأله می‌پردازیم.

به نظر می‌رسد این دلیل به عنوان دلیلی عقلی و بر اساس قاعده لطف سامان یافته است. اینکه چنین ریاستی لطف باشد، مورد تردید است؛ زیرا اگر امامت فقط برای ایجاد یک نظام اجتماعی بر پایه عدل و به دور از هرج و مرج باشد، این مقدار با حکومت‌های غیر دینی که در دیگر نقاط کره زمین شکل گرفته، بدست می‌آید (طوسی، ۱۳۹۱: ۳، ۱۰۴۱).

قبلاً اشاره شد که یکی از فواید وجود چنین رئیسی مبارزه با ظلم بوده و آن از مصالح دینی شمرده شد. اما این سخن غیر قابل قبول است، زیرا شیخ طوسی طبق

مبنای عدلیه در بحث حسن و قبح معتقد است که قبح برخی از افعال، مانند ظلم و دروغ را عقل می‌فهمد و این در بین همه عقلا اعم از موحد و غیر موحد یکسان بوده و این دلیلی بر این مطلب است که طریق رسیدن به این علم، عقل است (طوسی، ۱۴۰۶: ۸۶).

طبق این بیان لین نوع از جلوداری برای جامعه بین همه عقلا مورد پذیرش بوده و این غیر از امامتی است که در مباحث کلامی وی به دنبال اثبات آن است؛ زیرا چنین جلوداری نیازی به عصمت، علم الهی و نصب از جانب خداوند ندارد، بلکه در همین حد که اقامه عدل کند کفایت می‌کند. در نتیجه چنین امامی نصبش بر خداوند واجب نخواهد بود. خصوصا اگر انفکاک امامت از نبوت مورد پذیرش قرار بگیرد، زیرا در این صورت در برخی از زمانها فقط نبی در جامعه بوده و انبیا وظیفه‌ای جز تبلیغ نداشته‌اند. شیخ طوسی در مورد حضرت ابراهیم (ع) معتقدند که ایشان فقط دارای مقام نبوت بود و بعد از ابتلائات فراوان به مقام امامت رسید (طوسی، بی تا: ۱، ۴۴۹. همو، ۱۴۱۴: ۱۱۴) با این حال استدلال وی بر دینی بودن این نوع از امامت مورد پذیرش نبوده و دین در این زمینه هیچ الزامی بر نصب چنین امامی ندارد. بنابراین با اینکه شیخ طوسی باور به انفکاک حوزه حاکمیت از دین ندارد، اما در مقام استدلال توانسته بر ادعای خود دلیلی اقامه کرده و جلوداری

مد نظر خود را از ناحیه دین تبیین کند. طبق دیدگاه انفکاک امامت از نبوت حداقل می‌توان این احتمال را پذیرفت که در بخشی از زمان‌ها دین در حوزه حکومت ورودی نداشته است، زیرا طبق باور وی می‌توان وجود نبی را تصور کرده در حالی که امامی نباشد. در داستان طالوت مردم از عدم امام دچار مشکل شده و به نبی خود گفتند امامی برای آنها انتخاب کنند تا راه خدا جهاد کنند (بقره/۲۴۶). طبق باور شیخ که این آیه را شاهدی بر بحث انفکاک امامت از نبوت گرفتند، لازم می‌آید در آن زمان جامعه امام نداشته باشد؛ در حالیکه در منطق شیعه وجود امام در هر زمان امری لازم و ضروری است و امکان ندارد زمین خالی از حجت باشد.

### نتیجه‌گیری

شیخ طوسی برای اینکه فرضیه خود را که جدایی امامت از نبوت بود تبیین کند، ادله‌ای اقامه کرد که هیچ کدام نتوانست ادعای مورد نظر او را اثبات کرده و نهایت امر طبق آن دیدگاه به انفکاک خارجی امامت از نبوت می‌توان دست یافت. از طرفی با بیان این فرضیه، ناخواسته همسو با نظریه سکولاریسم شده و با اینکه خودبه دینی بودن امامت و حکومت باور داشتند ولی نتوانستند این نوع از امامت را از ناحیه دین تبیین کرده و وجوبش را به دین منتسب نمایند.

این نوع نگاه، با امامتی که در بین شیعه مطرح است اختلاف زیادی داشته و لوازم

منفی‌ای را به دنبال دارد که خود شیخ طوسی نیز شاید به آنها باور نداشته باشد. بنابراین چنین نظریه‌ای که لوازم منفی داشته و این لوازم منفی با دیدگاه متکلمان امامیه در تعارض است را نمی‌توان پذیرفت.

#### ملاحظات اخلاقی:

**حامی مالی:** این پژوهش هیچ کمک مالی از سازمان‌های تأمین مالی دریافت نکرده است.  
**تعارض منافع:** طبق اظهار نویسندگان، این مقاله تعارض منافع ندارد.  
**برگرفته از پایان نامه/رساله:** این مقاله برگرفته از پایان نامه/رساله نبوده است.

- منابع**
- قرآن.
- اسدآبادی، عبدالجبار، ۱۴۲۲، شرح الأصول الخمسة، بیروت، اول.
- \_\_\_\_\_، ۱۹۶۲، المغني في ابواب التوحيد و العدل، قاهره.
- بیات، عبدالرسول و دیگران، ۱۳۸۶، فرهنگ واژه ها، قم، سوم.
- تفتازانی، سعد الدین؛ ۱۴۰۷، شرح العقائد النسفية، قاهره، اول.
- ثعلبی، احمد بن محمد، ۱۴۲۲، الكشف و البيان المعروف تفسیر الثعلبي، بیروت، اول.
- جاحظ، ابوعثمان عمرو، ۲۰۰۲، رسائل الجاحظ، بیروت.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۴، وحی و نبوت در قرآن، قم، دوم.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۶، سرچشمه اندیشه، قم، پنجم.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۷، نسبت دین و دنیا، قم، پنجم.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۸، وحی و نبوت، قم، اول.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۹، ولایت فقیه، قم، نهم.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۷، تسنیم، قم، دوم.
- زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت، سوم.
- طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، پنجم.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، سوم.
- طوسی، محمد ابن حسن، ۱۴۰۶، اقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد، بیروت، دوم.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۰۶، الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد، بیروت، دوم.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۱۴، الرسائل العشر، قم.
- \_\_\_\_\_، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، اول.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۴۷، الجمل و العقود، مشهد.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۲، تلخیص الشافی، قم - ایران.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۰۰، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، بیروت.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۱۴، الأملی، قم.

- \_\_\_\_\_، ۱۴۲۰، فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول، قم.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن إسحاق، ۱۳۶۲، الکافی، تهران، دوم، ش.
- مجاهد بن جبر، أبو الحجاج، ۱۴۱۰، تفسیر مجاهد، مصر.
- نو بخت، ابو اسحاق ابراهیم، ۱۴۱۳، الیاقوت فی علم الکلام، قم.